

بررسی موقعیت سیاسی دیلمان پیش از اسلام

دکتر آذر آهنچی^۱

چکیده

برخی از مورخان یونانی و رومی معاصر سلسله‌های اشکانی و ساسانی و نیز بعضی از مورخان اسلامی تصریح می‌کنند، که منطقه دیلمان واقع در جنوب غرب ایالت گیلان، پیش از اسلام مستقل بوده است. آنان دو دلیل اصلی برای اثبات مدعای خود آورده اند، یکی وجود سربازان مزدور دیلمی در سپاه ایران، و دیگر، موقعیت جغرافیائی صعب العبور منطقه. گرچه در بدو امر هر دو دلیل غیر مختل نمی‌نماید، لیکن با بررسی دقیق منابع به شیوه انتقادی معلوم می‌شود، عقیده استقلال دیلمان با واقعیت‌های تاریخ موافقت ندارد. شواهد و قراین متعددی وجود دارد که بوضوح معلوم می‌کند، که تعصب و احساسات مخالف مورخان یونانی نسبت به مملکت ایران همراه با اطلاعات ناکافی منجر به تحریف واقعیت‌های تاریخی شده است. چنانکه کمبود اطلاعات راویان مسلمان در درک نادرست مسایل تأثیر داشته است. بررسی حاضر برای شناخت علت پیدایش عقیده استقلال دیلمان و چگونگی موقعیت سیاسی آن در دوران پیش از اسلام بر مطالعه انتقادی منابع تأکید دارد.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

واژه های کلیدی: دیپلیمان، ایران باستان، گیلان، هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان.

مقدمه: نظرات مورخان و محققان

منطقه کوهستانی دیپلمان در جنوب غربی ایالت گیلان بین قزوین و نواحی ساحلی دریای خزر (مازندران)، در شمال سفید رود قرار دارد و در میان کوه های موسوم به درفک محصور است. درباره وسعت و حدود دیپلمان در ادوار مختلف ایران باستان نمی توان به دقت اظهار نظر کرد، زیرا هیچ کتاب جغرافیایی که در این دوران در ایران تألیف شده باشد، در دست نیست. مطابق منابع اسلامی، وسعت دیپلمان بعد از انقراض ساسانیان همواره رو به افزایش بوده است؛ و در قرن چهارم در اوج قدرت آل بویه به بالاترین حد وسعت خود رسید. نام دیپلمان در نوشته های پولیبوس (بین ۲۱۲-۲۰۵/۱۳۰-۱۲۵ ق. م) آمده و موقع جغرافیایی آن در شمال ماد تعیین شده است. بر این اساس می توان گفت، مورخان یونانی و رومی قرن دوم ق. م. این نام را نمی شناخته اند. در میان منابع ایرانی موجود، کارنامه اردشیر بابکان و نامه تنسوب به تنسر نام دیپلمان را آورده اند. فرضیه ای که بر اساس منابع یونانی نام کوه دلفک (یا دلفک) را بر نام قومی قدیمی در این منطقه تطبیق می دهد، حاکی از آن است که احتمالاً نام دیگر یا شاید چند نام بر این منطقه اطلاق می شده است. به این دلایل و خاصه به این دلیل که هیچ مدرک و منبع مستقیم از ادوار قبل از ساسانیان نداریم، نمی توان به دقت دانست که از چه زمان نام دیپلمان بر این ناحیه اطلاق شده است.^۱

از مؤلفان عهد باستان آمیانوس مارسلینوس (۳۳۰-۴۰۰)، موسی خوزنی (فت. ۴۸۷ یا ۴۹۲)^۲ آگائیس (۵۳۶-۵۸۲)، پروکیتوس (اواخر قرن پنجم میلادی) صریحاً گفته اند، که دبلمی ها مطیع

۱. امروز در محل قلعه کوه درفک را دلفک می نامند.

۲. نظر مینورسکی که می گوید ایرانیان تا زمان ساسانیان از دیپلمان اطلاعی نداشتند، فرضی است که متکی بر هیچ مأخذی نیست. به همین نحو توضیحات مارکوارت، سی. آیرانشهر مطابق موسی خورنی (ترجمه مریم میراحمدی، تهران ۱۳۷۳، ص ۲۳۸، که به استاد موسی خورنی (ف. ۴۸۷ یا ۴۹۲) دلوم را نام درستتر و دیلم را فارسی آن می داند، بر هیچ مدرکی استوار نیست.

۳. مارکوارت، سی. آیرانشهر، ص ۲۳۷. چون به ترجمه های تألیفات ابن مورخان به انگلیسی یا آلمانی دسترسی نداشتم نظرات آنها را از تألیفات جدید بخصوص نزد مینورسکی در مرجع مذکور در بالا و از نولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه عباس زریاب، تهران ۱۳۷۸، چاپ دوم، ص ۵۰۷، زیرنوشته ش ۲، اخذ کرده ام.

پادشاهان ایران نبودند و فقط به عنوان سپاه مزدور در سپاه شرکت می‌کردند. به عکس در گزارش‌های مربوط به تاریخ هخامنشیان در باره استقلال ایالات جنوبی دریای خزر مطلبی نیامده و این که ساکنان ایالت گیلان (اعم از بخش ساحلی و کوهستانی) سرباز مزدور بودند، اشاره‌ای نشده است. در منابع تاریخ اسلامی صریحاً آمده است که دیلمان در عهد ساسانی مستقل بوده‌اند، و بعد از آن نیز استقلال خود را حفظ کردند. در منابع جغرافیای تاریخی به اشتباه دیلمان به طایفه عرب بنی ضبه منتسب شده‌اند.^۱ در میان محققان، جذید نولدکه، کسروی، مینورسکی، فرای و استاد زرین کوب از عقیده استقلال دیلمان طرفداری کرده‌اند. بعدها در تألیفات دیگر این مطلب تکرار شده است.

برای بیان نظریه استقلال دیلمان لازم است، مختصری از تحقیقات دانشمندان در این باره نقل شود. از آنجا که در این تألیفات استنباط‌ها متفاوت و زمان مورد بحث متغیر است، هر یک جداگانه مطرح می‌شود. کسروی که نخستین تحقیق را در باره دیلمان انجام داده، به استناد منابع اسلامی و ایبانی از منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی تصریح می‌کند، که دیلمان در زمان ساسانیان و به حدس خود شاید در روزگار اشکانیان و هخامنشیان هم مطیع و باجگزار پادشاهان ایران نبودند بلکه خودسر و یاغی می‌زیستند. مؤلف بدون این که زمان معین یا زمان مورد نظر خود را مشخص کند، می‌گوید دیلمان چه بسا از کوهستان خود ولایت‌ها را چپاول و تاراج می‌کردند و چون حکمرایان ایران به سرزمین آنها دست نمی‌یافتند، ناگزیر دژهایی ساخته و لشکریانی در برابر آنها مستقر کرده بودند. (کسروی، ۱۳۷۹، ۲۰)

مینورسکی در تک‌نگاری خود در باره دیلمان به استناد پژوهش‌های خود می‌گوید دیلمی‌ها مطیع پادشاهان ایران نبودند و فقط به عنوان سپاهیان مزدور در سپاه خدمت می‌کردند. (EI, I, p. 15).

۱. اصطخری. مسالک و ممالک، ص ۱۶۸؛ ابن حوقل. صورة الأرض، ص ۱۱۹ به نقل از ابوبکر محمد بن درید. - این انتساب صرفاً به دلیل شباهت لفظی این اسم با یک لغت عربی است، که برای آن معانی متعددی نوشته‌اند. از جمله جماعت یا گروهی کثیری از مردم یا هر چیز دیگر، اعداء، دراج نر، جراسلم و از همین لغت اذلم به معنی سپاه است که در این معنی به بنی ضبه یک طایفه عرب اطلاق شده است. در فرهنگ لغات هم به این نکته که قومی در ایران دیلم نامیده می‌شوند، اشاره شده است، در این باره ر.ک: ابن منظور. لسان العرب، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸ق، ج ۴، ص ۳۹۵؛ الزیدی، سید محمد مرتضی. تاج العروس، ۱۹۶۶/۱۳۸۶ق، ج ۸، ص ۳۹۲؛ عبدالرحمن بن عبدالسلام. منتهی الارب فی لغة العرب، چاپ سنگی تهران ۱۲۹۶ ق، ج ۱-۲، ص ۳۸۴.

نولد که به استناد پروکپیوس آگائئاس و تئوفانس بیزانسی آورده است، ساکنان ناآرام دیلم به همان اندازه ای از ساسانیان سرپیچی می‌کردند که کادوسیان^۱ ساکن گیلان از هخامنشیان فرمان نمی‌بردند، اما به هنگام جنگ داوطلبانه به سپاه ایران می‌پیوستند. مولف به استناد آمیانوس می‌گوید، ساکنان گیلان بر شاپور دوم ساسانی پیروز شدند و به نقل از بلاذری می‌نویسد، خسرو دوم چهار هزار سپاه مستحفظ دیلمی داشت که سپاه مزدور بودند و ایرانیان برای حمایت از خود در برابر دیلمی‌ها پادگانهائی مستقر کرده بودند. (نولدکه، ۱۳۷۸، ۵۰۷، زیرنوشت ش ۲).

زرین کوب می‌گوید، دیلمی‌ها به دلیل جنگ بارگی و سرکشی طبیعی حتی تا زمان ساسانیان مطیع و باجگزار نبودند. دیلمی‌ها که در عملیات تصرف یمن و در جنگ جلولا سرباز مزدور بودند. مولف بیشتر تحلیل وصفی از عادات و جنبه‌های فرهنگی آنان بدست می‌دهد، چنانکه دیلمی‌ها به شجاعت توأم با قساوت و عادات دیرینه به دستبرد و تجاوز وصف شده‌اند، تا حدی که در تمام سواحل دریای خزر تا چالوس مایه وحشت بودند و چون آنها رسوم خاص و غریب و حتی لهجه ناآشنا و نامأنوس داشتند، در بلاد مجاور آنها را عنصری وحشی تلقی می‌کردند (زرین کوب، ۱۳۷۷، ۳۳۴-۳۳۶).

ریچارد فرای که موقعیت دیلمی‌ها را از سلسله‌ماد تا انقراض ساسانیان مورد توجه قرار داده، می‌نویسد، ایالت کاسپی‌ها و کادوسی‌ها مرز قلمرو ماد بوده است و به حدس می‌گوید، گیلان و مازندران زیر فرمان سلوکیان نبوده‌اند. مؤلف برای دوره اشکانی با قیاس از زمانهای بعدی می‌نویسد، اشکانیان هیچ گونه قدرتی در بخش‌های شمالی‌تر از کوه‌های البرز نداشتند، یا نفوذ آنان بسیار اندک بوده است (فرای، ۱۳۴۴، ۲۳۵ و ۳۰۵). احتمالاً منظور مؤلف از زمانهای بعدی دوره ساسانی و دوره اسلامی است. مطالب بخش تاریخ «کتاب گیلان» بیشتر نقل نظرات محققان است، در مواردی نیز به کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌ها استناد شده است. مولف بیشتر از روی حس قوم دوستی بر استقلال دیلمی‌ها سخت پافشاری می‌کند.

۱. منابع یونانی و رومی که تاریخ هخامنشیان را شرح داده‌اند، ساکنان سراسر گیلان را کادوسیان نامیده‌اند. در باره توضیحاتی که در منابع باستان در باره کادوسیان و موطن آنها آمده، از جمله ر. کک: جغرافیای استرابو، سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران ۱۳۸۲، ص ۳۱، ۳۵، ۴۹.

به عکس این عقیده، مطالعه دقیق و موشکافانه منابع شرایط دیگری از وضع سیاسی دیپلمات تصور می‌سازد، که با نظریه فوق موافقت ندارد و مسئله استقلال این ناحیه و حتی موقع نیمه مشتقل آن را در دوران سلسله‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی مورد تردید جدی قرار می‌دهد.

در بررسی حاضر تلاش می‌شود، با شیوه تحقیق انتقادی در منابع و با در نظر گرفتن تمام جزئیات رویدادها نحوه اداره و شرایط حقوقی دیپلمات در زمان سلسله‌های مذکور به صورتی دقیق تر روشن گردد. در این مجال نقد کلی منابع که تا کنون بارها با دیدهای متفاوت در تحقیقات جدید انجام شده، مطرح نیست، بلکه برای تشخیص صحت و سقم مطالب، شیوه انتقادی متن مدنظر است. بدین نحو که محتوای هر گزارش جداگانه و سپس در مقایسه با گزارش‌های دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد، زیرا در مواردی که گزارش‌ها بسیار مختصر، پراکنده، ناقص و غالباً غیر دقیقند، صرفاً با چنین شیوه‌ای می‌توان مشکلات منابع را روشن کرد و مطالب تاریخی و حقیقی را تا حدی استخراج نمود. در غیر این صورت تحقیق در تنگنای یک بررسی اجمالی گرفتار می‌آید، که به جل هیچ یک از مسایل و مشکلات منابع منجر نمی‌شود، و جز تکرار گزارش‌ها هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نخواهد بود.

چنانکه از نظرات محققان در سطور بالا معلوم می‌شود، به عکس مورخان قدیمی، برخی از آنان استقلال دیپلمات را تنها از نظر موقع سیاسی و اداره ایالت مطرح نکرده، بلکه بعضی از این‌ها فراتر رفته و مسایل قومی و تمایزهای فرهنگی را به میان آورده‌اند. از این روست که در پیرامون این موضوع، گذشته از مسایل سیاسی سؤال‌هایی در باره نوع پیوستگی فرهنگی و تاریخی دیپلمات‌ها در قلمرو فرهنگ ایران مطرح می‌شود. برای پاسخ دادن به سؤالات اخیر لازم است، حدود بحث را از دوره تاریخی فراتر ببرد و نخست جایگاه قوم دیپلمات را در قلمرو فرهنگی ایران، با استفاده از شواهد و قرائنی که در روایات اساطیری و روایات مذهبی زرتشت مندرج است، روشن کرد.

دیپلمات در دوره اساطیری

در وندیداد ورنه (گیلان) چهاردهمین سرزمینی است که اهورا مزدا آفرید و فریدون قاتل اژی - دهاک (ضحاک) در آنجا تولد یافت (وندیداد، ۱۳۷۶، ۱/۱۹۶). در داستانی که ظهیرالدین مرعشی در باره بنای شهر آمل آورده است، ایجاد دو ده و آبادانی اطراف آمل به دو برادر به نام

های یزدان و اشتاد منسوب شده که از مردم دیلم بودند و سپس در این دو ده اقامت گزیدند. در ادامه داستان آمده که فریدون پادشاه بلخ - مطابق وندیداد چهارمین شهری که اهورا مزدا آفرید - عاشق دختری شد که او را در خواب دیده بود. افراد شاه در جستجوی دختر سرزمین های وسیعی را که در قلمرو وی بود، در نوردیدند؛ سرزمینی که مطابق اساطیر ایرانی، مملکت ایران است، جویندگان دختر را در طبرستان یافتند. او آمله دختر اشتاد بود که به همسری شاه بلخ در آمد. شاه به خواست همسرش شهری در طبرستان بنا کرد که به نام وی آمل خوانده شد. (مرعشی، ۱۳۶۳، ۲۲-۲۸؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ۶۱-۷۲)

بیان این داستان ها در اینجا برای استفاده تاریخی نیست و به عنوان حقیقت یا رویداد تاریخی نیز تلقی نمی شود. اما مسلم است که این اسطوره ها در اذهان اقوام ایرانی وجود داشته، از بطن جامعه و فرهنگ آنها نشأت گرفته و حامل اعتقادات و خودآگاهی قومی شان بوده است. به این اعتبار نمی توان در واقعیت آنها تردید کرد. ذکر نام دیپلمات در کنار شهرهای دیگر ایران در این اسطوره دلالت بر همپستگی فرهنگی و تاریخی میان تیره های مختلف اقوام ایرانی دارد.

مطابق شاهنامه فردوسی، فریدون پادشاه پیشدادی، پس از آن که ازی دهاک را در دماوند به بند کشید به آمل و همیشه رفت. و آنجا اقامت برگزید (۱۳۸۲، ۸۱ بیت ۱/۴۷). در دوره پادشاهی کیکاوود پایتخت ایران از آمل به اصطخر منتقل شد (فردوسی، ۶۹، بیت ۱۱۳، ۱۷۳ ابیات ۱۷۵ و ۲/۱۷۶).

این مثال ها چند نمونه از حوادث بسیاری است که مطابق اسطوره های ایرانی در البرز کوه و اطراف آن روی داده است. این حقیقت که اسطوره ها در خلال دوران از نسلی به نسل دیگر دائماً تغییر یافته، تا سرانجام در زمانی که دقیقاً معلوم نیست، در شکل نهائی تدوین شده است، منافاتی با این حقیقت دیگر ندارد که ذکر نام شهرها و نقاط مختلف در اسطوره ها یک تصویر دیرین از قلمرو و مرزهای ایران است که در عین حال پیوند و ارتباط میان بخش های یک قلمرو واحد را مجسم می سازد. تکرار نام دیپلمات و گیلان در اساطیر ایران (جعفری، ۱۳۵۷، ۳۱۵) و شرح حوادث

مهم در این ناحیه دلیل روشنی بر این است که ذیلمی‌ها جزئی از فرهنگ و جامعه ایران بودند و در چشم جوامع باستان ایران غریب و نامأنوس یا متفاوت نمی‌آمدند.^۱

دیلمان در دوره هخامنشیان

منابع تاریخی در باره هخامنشیان و اشکانیان در واقع منحصر به تألیفات یونانی و رومی است. نخستین گزارش در باره کادوسی‌ها^۲ (گیل‌ها) در دوره هخامنشی مربوط به سلطنت کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۲۹ ق.م) است. گزنفون (۴۵۰-۳۵۲ ق.م) در شرح عملیات کوروش علیه بابل در سه گزارش جداگانه آورده است که هیرکانی‌ها به اطاعت کوروش در آمدند و به تشویق آنان کادوسی‌ها نیز به کوروش پیوستند و در حمله به قلعه آسوری او را همراهی کردند.^۳ در این عملیات تعداد سپاه کادوسی‌ها از چهار هزار سوار و دو هزار پیاده تشکیل می‌شد، که بیش از اقوام دیگر بود. فرمانده سپاه کادوسی برای انجام خدمتی ارزنده به کوروش، با گروهی از سپاهش به مقابله آسوری‌ها شتافت، که با بسیاری از همراهانش همگی به قتل رسیدند (گزنفون، ۱۳۴۲، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۵؛ پیرنیا (مشیرالدوله)، ۱۳۸۲، ۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۲، ۱/۳۲۴).

سه گزارش مشروح اما نه کامل گزنفون بالحن ستایش آمیز و ابراز شیفتگی نسبت به کوروش بیان شده، ترتیب مراحل عملیات کاملاً معشوش است و اغلاط جغرافیائی نیز دیده می‌شود. (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۱/۳۱۱) به علاوه، گزارش‌ها به دلیل شرح جزئیات کم اهمیت و مطالب معجزه آسا و پیشگوئی تا حد زیادی به شکل حکایت در آمده است. اما در مقابل، در شرح رویدادها تناقضی دیده نمی‌شود. ارتباط بین هیرکانی‌ها و کادوسی‌ها، به دلیل مجاورت دو ناحیه خالی از اشکال

۱. آثار فرهنگ ایران باستان در منطقه دیلمان هنوز هم در نامهای روستاها و نقاط مختلف دیده می‌شود. برای مثال: روستاهای رستم آباد و اسفندارمز در رودبار (ر.ک: رابینو، ولایات دارالمبرز گیلان، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۴۵-۲۴۶)، روستای آتشکی، سیستان؛ نوروژ محله در بخش دیلمان، روستاهای آذرچه، اسپرمان، اسفندیار سرا، ایشگاه در بخش سیاهکل (کتاب گیلان، ج ۱، ص ۵۲).

۲. منابع یونانی و رومی در گزارشهای مربوط به هخامنشی ساکنان سراسر گیلان را کادوسیان می‌نامد.

۳. براساس معلومات موجود، حمله به قلعه آسور (آشور) در رشته عملیات کوروش علیه لیدی جای می‌گیرد. او پس از استقرار در متصرفات سابق آشور، متوجه لیدی شد، در این باره ر.ک: گیرشمن، رومن. ایران از آغاز تا اسلام (ترجمه محمد معین)، تهران ۱۳۴۹، ص ۱۳۸.

به نظر می‌آید. منابع در این باره اتفاق نظر دارند، که کوروش بعد از غلبه بر ماد (حدود ۵۵۳ تا ۵۵۰ ق. م) از جمله به فتح نواحی دابخلی، ایزان، مشغول بود. (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۲۸۰-۲۷۹ و ۲۷۰-۲۶۴؛ برتان، ۱۳۸۱، ۱/۵۲) به آسانی می‌توان تصور کرد که کوروش فقط پس از اطمینان خاطر از آرامش در قلمرو سابق ماد و مناطق پشت سر خود و نیز تعبیه سپاه کافئ، می‌توانست علیه قدرت‌های نیرومند مثل لیدی و کلدانی‌ها وارد جنگ شود. منابع به علت کمبود اطلاعات در باره حوادث داخلی ایران، این عملیات را تقریباً مسکوت گذاشته و یا تحت تأثیر روحیه صلح طلب کوروش آن را بدون جنگ و خونریزی قلمداد می‌کند. از این رو در باره چگونگی برخورد کوروش با اقوام ایزانی و تاریخ این حوادث نمی‌توان اظهار نظر کرد، اما بی تردید مطیع کردن کادوسی‌ها در خلال این عملیات انجام گرفته بوده است. با توجه به ملاحظات بالا، موضوع پیوستن اقوام مذکور به کوروش را می‌توان به عنوان هسته تاریخی گزارش گزنفون پذیرفت:

کادوسی‌ها کماکان در اطاعت کوروش باقی ماندند. گزنفون در توصیف دسته آخر سپاه کوروش از سواران مادی، ارمنه، کادوسی و سکائی نام می‌برد. (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۱/۴۰۲). مطابق نقشه‌های متعددی که از قلمرو کوروش تهیه شده، دریای سیاه مرز شمالی آن را تشکیل می‌دهد.^۱ همه گزارش‌ها و اطلاعاتی که درباره هخامنشیان موجود است، به روشنی نشان می‌دهد بعد از کوروش در اوضاع سیاسی داخل ایران تغییر پایداری ایجاد نشد. داریوش (۵۲۲-۴۸۶ ق. م) بر همه اغتشاشات و شورش‌های داخلی که در پایان حکومت کمبوجیه و متعاقب مرگ وی روی داد بود، غالب آمد. او در کتیبه بیستون که شورش ایالات را به گفته پیرنیا «به وضوح و مکرر» نام می‌برد، ذکری از ناآرامی کادوسیان نکرده است. (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۶۳۳ و ۱/۵۰۸)

منابع در دوره اردشیر دوم (۴۰۴-۴۰۵ تا ۳۵۹-۳۵۸ ق. م) بار دیگر درباره کادوسیان، یا به عبارت دقیق‌تر، نافرمانی آنان گزارش داده‌اند. این واقعه مطابق پلوتارک (۵۰-۱۲۰ م) در دهه ۳۸۰ ق. م روی داده است. (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۱۰۱۸-۱۰۱۹). مؤلف در گزارش آمیخته به داستان می‌گوید، اردشیر دوم با سپاه کثیری متوجه کادوسیان شد. بدلیل شرایط نامساعد جوی و کمبود آذوقه، سپاه اردشیر با مشکلات بسیاری مواجه گردید، به نحوی که از ادامه عملیات بازماند.

۱. اطلس تاریخی ایران، تهران، (بی تا)، نقشه شماره ۵، همین مآخذ، مطابق نقشه ش ۴، مادها بر این اقوام تسلط داشتند. با توجه

به مجاورت دیپلمات با قلمرو ماد، این مطلب نادرست به نظر نمی‌آید.

سرانجام یکی از فرماندهان به نام تیزی باذ متوسل به فریب و خدعه شد. او و پسرش هریک جداگانه نزد دو فرمانروای کادوسی رفتند و به هر یک خبر دادند که آن دیگری نزد شاه رفته و اظهار اطاعت کرده است. بدین ترتیب هر دو فرمانروای محلی ناگزیر به مقرر اردشیر آمدند و تحت شرایطی صلح کردند (پلوتارک، ۱۳۷۸، ۴/۴۹۰؛ پیرنیا، ۱۳۸۲، ۱۰۱۸-۱۰۲۰/۲).

از گزارش پلوتارک که بزضعف و مشکلات اردشیر دوم در سرکوب کادوسیان سخت تأکید می‌کند، به روشنی بر می‌آید که بدون وقوع جنگ، حکمرانان محلی طی مذاکراتی که به جزئیات آن هیچ اشاره‌ای نشده است، اطاعت اردشیر را گردن نهادند. برخلاف چاره‌غدر آمیزی که پلوتارک به فرمانده اردشیر نسبت می‌دهد، می‌توان تصور کرد که رویارویی نیروی کوچک محلی با قوای امپراطوری غیر ممکن بوده است. بی تردید حکمرانان کادوسی در برابر سپاهی که اردشیر خود در رأس آن بود، یارای مقاومت نداشتند.

در واقع در قلمرو پهناور هخامنشیان که سرزمین‌های وسیعی را در بر می‌گرفت، هنگامی که حکومت مرکزی به دلایل مختلف مثل توطئه‌های درباری، شکست فاحش در جبهه خارجی یا بی‌تدبیری شخص شاه ضعیف می‌شد، در ایالات اغتشاش بروز می‌کرد. شواهد و دلایل کافی وجود دارد که نشان می‌دهد، عصیان ناپایدار ایالات از حد تأخیر یا امتناع از پرداخت خراج فراتر نمی‌رفت. بررسی حوادث سلطنت اردشیر دوم معلوم می‌کند که ناآرامی ایالات در دوره او در همین مقیاس بود و به هیچ وجه منحصر به گیلان نبود. تجزیه مصر که اردشیر دوم نتوانست از آن ممانعت کند، یک مورد استثنا بود. نباید از این نکته غفلت کرد، که منابع یونانی و رومی همواره مشکلات و ضعف داخلی هخامنشیان و نیز سلسله‌های دیگر ایران را بزرگ وانمود کرده‌اند. (بریان، ۱۳۸۱، ۲/۹۳۵)^۱ برای اثبات این مدعا که ناآرامی کادوسیان یک رویداد جزء محلی و نا پایدار بوده است، باید به حضور شش هزار سپاه کادوسی در جنگ کوناکسا که در جلوی شاه حرکت می‌کردند، اشاره شود. ارتگرسس فرمانده کادوسی در این جنگ کشته شد. (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۹۲۲-۲/۹۲۳، به نقل از کتزیاس، دی‌ئن و پلوتارک) مطابق پلوتارک، اردشیر دوم با فرستادن هدایایی برای پسر ارتگرسس جانشینی او را تأیید کرد. (همو، ۱۳۷۸، ۴/۴۹۵).

۱. پی‌یر با استناد به الواح ستاره‌شناختی بابل به درستی می‌گوید، ما در باره فعالیت‌های نظامی خارج از آسیای صغیر در واقع چیزی نمی‌دانیم و به هیاموی کرکنده‌ای که بر اثر مطالب منابع کلاسیک پدید آمده، نباید اعتماد کرد.

ناآرامی که در سلطنت اردشیر سوم (۳۵۹-۳۳۸ ق. م) در میان کادوسی‌ها بروز کرد، قطعاً سرکوب شد (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۲/۱۰۵۰). این زمان نیز شورش منحصر به گیلان نبود. مطابق روایات، سراسر جریان این مخاصمه یک نبرد تن به تن میان کدیمان (داریوش سوم) و یک فرد کادوسی بود. دو مطلب تاریخی می‌توان از این حکایت بدست آورد. یکی این که ناآرامی در آغاز جلوس اردشیر و متعاقب تغییر پادشاه و اغتشاشات درباری صورت گرفته بود. دیگر این که کدیمان توانست مأموریت خود را با موفقیت به انجام برساند، که در ازای خدمت خود به حکومت ارمنستان منصوب شد. (بریان، ۱۳۸۱، ۲/۱۱۵۸)

با پایان حکومت هخامنشیان دیگر هیچ ناآرامی از ناحیه کادوسی‌ها در منابع گزارش نشده است. سپاهیان کادوسی در نبرد گوگمل شرکت داشتند. آریان در توصیف سپاهیان داریوش سوم می‌نویسد، ماده‌ها، کادوسی‌ها و ساکه سنیان، تحت فرماندهی آتروپات قرار داشتند. شرکت کادوسی‌ها در این جنگ در روایت کنت کورث هم قید شده است. (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۱۲۳۷-۲/۱۲۳۸) از گزارش آریان می‌توان نتیجه گرفت که سپاهیان ایالات مختلف بوسیله فرماندهان محلی هدایت نشده بود، بلکه سپاه متشکل بر مبنای نهاد نظامی متمرکز امپراتوری ایجاد شده بود. اگر سازمان نظامی هخامنشیان در آخرین مرحله حکومتشان هنوز از طریق مرکزی نیرومند هدایت می‌شد، چرا می‌بایست این سیاست متمرکز در اندازه بخش‌های تابع قلمرو جاری و مؤثر نبوده باشد؟ تفوق هخامنشیان دلیل عینی بر یکپارچگی قلمرو آنهاست، که تنها به نیروی نظامی متکی نبود، بلکه تشکیلات حکومتی و اداری بسیار سازمان یافته و واقع‌گرایانه که مجری احکام و قوانین حکومت مرکزی بود، یکپارچگی قلمرو جهانی را حفظ می‌کرد.

وقتی دورترین ایالات شرقی ایران، نواحی مجاور دریای سیاه، یونان و ایالت‌های آسیای صغیر، مصر و شمال آفریقا با نظارت بسیار دقیق حکومت هخامنشی اداره می‌شد، نمی‌توان استقلال دیپلمات را که در مجاورت ایالت ماد و نزدیک ری فراز داشت، حتی در حد فرضیه مطرح کرد. تألیفات جدید همگی مسئله استقلال دیپلمات را با موقع طبیعی آن که در میان کوه‌های مرتفع محصور بود، توضیح می‌دهند. اما نباید از نظر دور داشت که موقعیت جغرافیایی دیپلمات در سرزمین کوهستانی ایران نه استثنا و نه نادر بوده است. حکومت‌های ایران باستان با برخورداری از شبکه راه‌های گسترده از دسترسی به نواحی کوهستانی ناتوان نبوده‌اند. از زمان هخامنشی یک راه

از ری به مازندران و راه دیگر به همدان و آذربایجان می‌رفت. جاده ای نیز دامغان را به مازندران متصل می‌کرد (پیرنیا، ۲/۱۳۳۴). به علاوه، مورشان که شبکه راه های ایران باستان را با اعجاب وصف می‌کنند، بیشتر راههایی را که در زمان جنگ مورد استفاده سپاهیان بوده، ذکر کرده اند. جز جاده شاهي و راه های اصلی، جاده های فرعی کوهستانی متعددی در نواحی مختلف وجود داشته، که ایالات تابع را با یکدیگر و با پایتخت ایران مرتبط می‌کرده است. (بریان، ۱۳۸۱، ۱/۵۶۳) در غیر این صورت چگونه جمع آوری خراج و مالیات و تأمین نظارت دائمی ممکن می‌بود. از مجموع ملاحظات بالا می‌توان به سهولت نتیجه گرفت. که سراسر ایالت گیلان از زمان کوروش تابع هخامنشیان بود و تا پایان حکومت آنان هیچ ایالتی جز سرزمین یونان تجزیه نشده بود.

از منابع به وضوح بر می‌آید، که طرحی که کوروش به اقتضای شرایط برای اداره متمرکز مملکت ایجاد کرد، در ادوار مختلف ایران باستان مبنای اداره مملکت بود. (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۹۸-۹۹ و ۲/۹۶ و ۱۳۱۳-۱/۱۳۲۲) سلوکیان همین شیوه را اقتباس کردند. در عهد اشکانی که سیاست متمرکز هخامنشی و ساسانی اعمال نمی‌شد، باز هم اداره مملکت بر همین اساس بود. تا انقراض ساسانیان مملکت بر مبنای تقسیم ایالات بوسیله تنظیمات بسیار دقیق اداره می‌شد. تکامل و تغییرات که به اقتضای شرایط زمان اجتناب ناپذیر بود، صرفاً به قوانین، میزان تابعیت و ایالت از حکومت مرکزی و حدود ایالت‌ها مربوط می‌شد.

تقسیمات مملکتی ایران باستان، صرف نظر از حدود و وسعت ایالات که مسلماً ثابت نمی‌ماند، بعد از غلبه مسلمانان تا حدود بسیار زیادی اساس اداره متصرفات خلفا در قلمرو سابق ساسانیان بود. تألیفات متعدد با عنوان‌های الخراج، البلدان و المالک و الممالک که بر اساس تقسیمات ایالتی ایران تدوین شده اند، دلیل عینی بر این واقعیت است.

دیلمان در دوره اشکانیان

به رغم محدودیت‌های منابع درباره رویدادهای دوره اشکانی، این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که اشکانیان قلمرو هخامنشی را در مقیاس کوچک تر احیا کردند. سیر رویدادها نشان می‌دهد که از زمان مهرداد اول (۱۷۱-۱۳۸ ق.م) قلمرو اصلی ایران زیر سیطره اشکانیان در آمده بود. از آن پس آنان برای بسط قلمرو به بیرون مرزها و حفظ آن در برابر قدرت های خارجی

مبارزه می‌کردند. مشی اصلی سیاست اشکانی این بود که ایالت‌های مختلف را تابع و دست‌نشانده خود کند. آنها به ایالاتی مثل ماد یا ارمنستان که برایشان از نظر سیاسی و سوق‌الجیشی اهمیت بیشتری داشت، از مرکز حکمرانانی اعزام می‌کردند. در موارد دیگر با تحمیل وظایف بر حکام محلی، آنها را فرمانبردار خود می‌کردند. تفاوت‌هایی که از نظر ساختار دولت اشکانی با حکومت هخامنشی وجود داشت، معلول شرایط متفاوت، نوع قوانین و میزان تابعیت حکمرانان از قدرت مرکزی بود. اما اصل-مرکزیت قوی و اداره مملکت بر-مدار قدرت پادشاه، که در دوره هخامنشی وجود داشت، در زمان اشکانیان نیز برقرار بود.

اشراف که بی‌تردید در دوره اشکانی مثل عهد سلوکی نفوذ زیادی داشتند، در زمان پادشاهان مقتدر با تمام امکاناتشان در خدمت مقاصد پادشاه بکار گرفته می‌شدند. خدمات سورنا که متفدترین اشراف زمان خود بود، در جلوس ارد. دوم (۵۸/۵۷-۳۹ ق.م) و در جنگ حران (۵۳ ق.م) (پیرنیا، ۱۳۸۲، ۲۷ و ۲/۲۰۵۰) مصادق توضیح بالاست. قتل او که در واقع فاتح جنگ بود، به خوبی نشان می‌دهد که پادشاهان اشکانی غالباً می‌توانستند قدرت مطلقه خود را بر اشراف و والیان اعمال کنند. به علاوه، سرکوب ناآرامی‌های ایالات که بارها در عهد اشکانی گزارش شده است، دلیل دیگری بر این واقعیت است که حکومت مرکزی قدرت خود را بر والیان اعمال می‌کرد. (وولسکی، ۱۳۸۳، ۱۲۶-۱۲۹)

در کارنامه اردشیر بابکان در شرح جنگ‌های اردشیر با اردوان پنجم (۲۱۶- تا حدود ۲۲۶ م.) آمده است، اردوان از نواحی ری، دماوند، دیلمان و پتسخوارگر سپاه و آذوقه جمع‌آوری کرد. (همان، ۱۳۵۴، ۴۹؛ تفضلی، ۱۳۷۶، ۲۶۰) وقتی مطابق روایات تاریخی سلسله بعدی (فاتح)، اردوان در آخرین مبارزاتش از مقر خود تیسفون در نواحی مذکور سپاه فراهم آورد، تردیدی نیست که این ایالات تحت شرایطی تابع و دست-نشانده اشکانیان بودند. (دیاکونوف، ۱۳۷۹، ۸۸-۸۵)

موقعیت دیلمان را در دوره ساسانی می‌توان با مندرجات نامه تنسر، هیزبد هیربدان اردشیر اول (۲۲۶-۲۴۱ م.) آغاز کرد، که در پاسخ گشنسب (جشنسب) شاه، حکمران طبرستان، زی، دماوند، رویان، گیلان و دیلمان نوشته بوده است. (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ۱۵-۴۱) این نامه هر زمان که نوشته شده باشد و هر تغییر و تصرفی که در آن صورت گرفته باشد، بهر حال حاوی اطلاعات متنوع و مهم درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در دوره تثبیت قدرت اردشیر است. از این

نوشته بر می آید، که گیلان و دیلمان به صورت دو منطقه مجزا زیر سیطره حکمران طبرستان بوده است. توضیحات مربوط به حوزه حکمرانی طبرستان وسعت این ایالت که شامل نواحی وسیعی بوده نیز میزان نفوذ حکمران را نشان می دهد، که از نظر درک ساختار قدرت اهمیت دارد. به علاوه این مطلب مهم را می رساند که اشرافیت اشکانی در عهد ساسانی تداوم یافت. طبق این نامه حکومت جدید می کوشید فرمانروایان ایالات را به خود جلب کند و آنها را دست نشانده سازد؛ هیرید با تأکید بر به حکمران طبرستان را خطاب قرار داده و می گوید چاره ای جز پیوستن به اردشیر ندارد. (همان، ۱۸ و ۳۸) تأکید بر این که بقای مملکت تنها بر مدار قدرت پادشاه ممکن می گردد، در سراسر نامه تسر از آغاز تا پایان مثل تری تنیده شده است. این مطلب منعکس کننده جهان بینی و تصور عمومی زمان است که به ساسانیان از دوره های گذشته به ارث رسیده بود.

این اسفندیار بعد از اتمام متن نامه تسنیر به استناد کتاب هایی که خوانده می گوید، جشنسف با خواندن نامه به خدمت اردشیر رفت، و آنجا اقامت داشت و اردشیر در اکرام و اعزاز او مبالغه می نمود. زمانی که اردشیر عازم جنگ با رومیان شد، جشنسف را به طبرستان باز گردانید و حکومت همه ایالت های مذکور را بدو داد. این وضع تا سلطنت انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ م) ادامه داشت. (همان، ۴۱)^۱

از محتوای نامه تسنیر و قراین متعدد بر می آید، که مملکت تا عهد انوشیروان بر مبنای تقسیم ایالات - که قبل از دوره ساسانی وجود داشت - اداره می شد. والیان در زیر سیطره حکومت مرکزی در ازای امتیازات و حقوق خود، وظایف و تعهداتی داشتند. برکناری خاندان جشنسف در زمان قباد به روشنی نشان می دهد، در مبارزه بر سر قدرت بین حکومت و والیان، حکومت مرکزی نفوذ خود را حتی بر والیان بسیار متنفذ اعمال می کرده است.

در سلطنت انوشیروان تغییراتی در ساختار اداری، اجتماعی و اقتصادی توأماً بوجود آمد، که هدف از آن صرفاً افزایش و تحکیم قدرت پادشاه بود، و از جمله به کاهش تعداد حکومت های

۱. قسمت آخر گزارش ابن اسفندیار که می نویسد، انوشیروان اعقاب جشنسف را از حکومت برکنار و پسرش کیوس را به حکومت آن نواحی گذاشت، درست نیست. کیوس پسر ارشد قباد بود، و برادر انوشیروان بود. قباد بعد از بازگشت مجدد به سلطنت، او را به حکومت طبرستان گماشت. او بوسیله انوشیروان عزل و به قتل رسید، برای تفصیل بیشتر ر.ک: مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۰۳، ۲۰۱-۲۰۴.

محلی منجر شد. تقسیم ایالات به بخش‌های متعدد از شهر تا ده که بوسیله تعداد زیادی از مأموران حکومت اداره می‌شد؛ دالّ بز نظارت منظم حکومت بر اداره امور است. انوشیروان با گماشتن چهار فرمانده نظامی در چهار بخش مملکت که خود مبدع آن بود، سپاه را در رأس ایالات قرار داد. این اقدام به تصریح طبری برای تأمین نظم بیشتر در مملکت بوده است (طبری، ۱۳۸۷ ق/۱۹۶۷؛ ۲/۹۹).

در تألیفات جدید معمولاً ترتیبات نظامی انوشیروان را از یک بُعد توضیح داده اند، یعنی از این جهت که این طرح می‌بایست از تمرکز قدرت نزد یک فرمانده نظامی جلوگیری کند (گیرشمن، ۱۳۴۹؛ ۳۷۶).

در حالی که انتصاب چهار فرمانده نظامی در رأس مناطق چهارگانه، همزمان ایالات را تحت کنترل مستقیم نهاد نظامی در آورد و در واقع اسپهبدان را در مقابل پادوسبانیان قرار داد. در تقسیمات مملکتی این دوره منطقه دیلمان مثل پیشتر از توابع طبرستان بود. این مطلب از نامه‌ای معلوم می‌شود که انوشیروان خطاب به فاذوسپان آذربایجان، ارمنیه و توابع آن، دنیاوند و طبرستان و توابع آن نوشته است (طبری... ۲/۹۸).

تا زمان انتقال حکومت از هرمز به پسرش خسرو پرویز منابع هیچ ناآرامی که منجر به تجزیه دیلمان شده باشد، گزارش نکرده اند. ابتدا بعد از قتل بهرام چوبین در ارتباط با سپاه وی که همراه خواهرش به ایران باز گشتند، فقط دینوری می‌نویسد که آنان از راه گرگان و طبرستان به دیلمان رفتند و طبق قراردادی با دیلمی‌ها مشروط به این که یکدیگر را آزار نرسانند، اجازه یافتند آنجا اقامت کنند. آنان به پیشه وری و کشاورزی پرداختند. و با دیلمی‌ها در هر امری همدست شدند. (دینوری، ۱۹۶۰؛ ۱۰۱؛ یعقوبی، ۱۳۷۱؛ ۱/۲۸؛ طبری، ۱۳۸۷ ق، ۷۳۴-۷۳۳)

اگر بخواهیم از این گزارش که بیشتر به صورت یک قصه تاریخی بیان شده، مطلب حقیقی استخراج کنیم، می‌توان به حدس گفت چون بهرام چوبین از خاندان مهران برمی‌خاست که در ری مستقر بودند، وقتی خیال مخالفت با ساسانیان داشته، از نواحی اطراف سپاه جمع کرده بود. از منطقه کوهستانی دیلمان که به داشتن مردان جنگاور شهرت داشت، ممکن بود چنین نیروئی فراهم شود. اگر سپاهیان بهرام به همراه وی به ترکستان رفته بوده باشند، می‌توان احتمال داد آنان از مردم دیلمان بودند که بعد از قتل فرمانده خود به موطنشان باز گشتند.

در گزارش دینوری شورش بسطام (ویستم)، دایی خسرو پرویز به منطقه گیلان و دیلمان مرتبط شده است؛ مؤلف تاریخ این واقعه را در دهمین سال جلوس خسرو، یا ده سال بعد از مرگ هرمز تعیین کرده است. بسطام که از قتل برادرش بدست خسرو و نیت پادشاه به قتل او آگاه شد، به خیال عصیان افتاد. بسطام نزد خواهر بهرام به دیلمان رفت و با وی ازدواج کرد. اشراف دیلمان با او بیعت کردند و گیلان، یَز و طَلِکَسَان (طالشان) به او پیوستند. بعد از قتل بسطام در همدان، سپاهیان به دیلم بازگشتند. در خاتمه گزارش آمده است، خسرو پرویز یکی از فرماندهان خود به نام شاپور ابرکان را با ده هزار سوار مأمور قزوین کرد که آنجا پادگانی بسازند تا از نفوذ ذیلمی‌ها به مملکت جلوگیری کند. (دینوری، ۱۹۶۰، ۱۰۵-۱۰۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ۲/۷۳۳/۷۳۴؛ یعقوبی، ۱۳۷۱، ۲۱۲-۲۱۱/۱)

سرگذشت بسطام که با داستان بهرام چوبین در این گزارش پیوند خورده است، (فولدکه، ۱۳۷۸، ۵۰۶)^۱ از نظر فاصله زمان وقوع دو حادثه و نا پیوستگی قضایا یک روایت اصیل تاریخی به نظر نمی‌آید. می‌توان احتمال داد که بسطام مثل بهرام چوبین برای جنگ با خسرو پرویز سپاهی جمع آوری کرد که در آن افرادی از دیلمان و نواحی مجاور آن جمع شده بودند. وقتی دینوری قید می‌کند که سپاه بسطام بعد از قتل وی به دیلم بازگشتند، می‌توان نتیجه گرفت که سپاه او بیشتر از دیلمی‌ها بودند. به احتمال زیاد این افراد در ازای دریافت مزد به بسطام پیوسته بودند، امری که در زمان‌های گذشته برای گذران زندگی بسیار معمول بود. حضور داوطلبانه جنگجویان دیلمی در سپاه یک فرمانده مخالف ساسانی نمی‌تواند به شورش در آن نواحی یا تجزیه آن از حکومت تعبیر شود. ضمناً در همین گزارش آمده که مملکت بر خسرو پرویز مسلم گشت و آرامش و ثبات یافت. بنابراین بعد از قتل بسطام ناآرامی پایان یافته بود.

به علاوه از منابع متعدد تاریخی به وضوح بر می‌آید که در بسیاری از سواحل جنوبی دریای خزر شاهزادگان و افراد خاندان ساسانی حکومت می‌کردند (مرعشی، ۱۳۶۳، ۳۷-۶۰). سیر رویدادها نشان می‌دهد، ساسانیان این سیاست را به تدریج و به منظور کاهش نفوذ بزرگان و نجای عهد اشکانی به کار گرفتند. مسلماً این والیان با مخالفان حکومت همدست نمی‌شدند. طبری ذیل

۱. ازدواج بسطام با کردیه خواهر بهرام چوبین و مخالفت و جنگ او را با خسرو پرویز تاحدی متفاوت از یکدیگر و نیز متفاوت از گزارش دینوری آورده اند، لیکن به همراهی مردم گیلان و دیلمان اشاره نکرده اند.

سال بیست و دو هجری در عهد نامه صلح طبرستان که بین سوید بن مقرن و فرخان پسته شد، لقب فرخان را اسپهبد خراسان، طبرستان و کوهستان گیلان نوشته است. (طبری، ۱۳۸۷ق، ۴/۱۵۳). حکومت او مربوط به همان سال نبوده است، بلکه این خاندان حداقل از عهد قباد یا انوشیروان در این منصب بوده اند. مطابق گزارش ظهیرالدین مرعشی فرخان از خاندان دابویه بود که اصل آنها به جاماسب برادر قباد می‌رسید (مرعشی، ۱۳۶۳، ۴۵). حتی اگر فرض شود، که این سلسله نسب ساختگی است، تردیدی نیست که آنان از اشراف و بزرگان ساسانی بودند، بنابراین در آشوب های ضد حکومت شرکت نمی‌کردند. اینجا لازم به تذکر است که فرزندان و اعقاب جاماسب نباید در همدستی او با اشراف علیه قباد مرتبط بوده باشند، چه در غیر این صورت نمی‌توانستند طی سال های طولانی در حکومت مناطق وسیعی دوام بیاورند.

در سال بیست و دو هجری یک فرمانده دیلمی به نام موتا مقاومت جمعی مردم گیلان، طبرستان و دیلمان را در برابر سپاه مسلمانان هدایت می‌کرد. (طبری، ۱۴۸-۴/۱۴۹) هیچ تردیدی وجود ندارد که این فرماندهان بازماندگان اشرافیت ساسانی بودند و با امکانات و نیروئی که در هر ناحیه موجود بود، در برابر مسلمانان ایستادگی می‌کردند. در سایر نواحی ایران نیز وضعی مشابه حکمفرما بود. بعد از قتل خسرو پرویز اگر احتمالاً اشراف و نجبا نفوذ بیشتری از سابق اعمال می‌کردند اما هیچ دلیل و مدرکی وجود ندارد که قبل از انقراض حکومت ساسانی دیلمان یا ایالت دیگری در ایران مستقل شده باشد.

اکنون باید جدا از رویدادها و محتوای روایات، مجدداً بر انگیزه و گرایش هایی که منجر به عقیده استقلال دیلمان شده، تأکید شود، زیرا در قالب این بررسی شناخت این گرایش ها گاه بیش از خود پدیده‌ها به درک مسایل کمک می‌کند. یکی از دو دلیل اصلی که منابع یونانی و رومی برای اثبات عقیده خود آورده اند، حضور دیلمی‌ها به عنوان سربازان مزدور در سپاه ایران است. در تحقیقات جدیدتر که با دید انتقادی منابع یونانی و رومی را بازنگری کرده اند، احتمال داده اند که مورخان در ترجمه اصطلاحات و لغات فارسی به زبان خود دچار اشتباه شدند و یا عناوینی که در جامعه آنها معمول بوده است، به کار برده اند (بریان، ۱۳۸۱، ۱۲۵۳-۲/۱۲۵۴؛ وولسکی، ۱۳۸۳، ۱۰۰) با قبول اینکه چنین امری بسیار محتمل است، در عین حال باید در نظر داشت که منابع یونانی و رومی با صراحت سربازان مزدور را نیروئی ناوارد و نا آزموده توصیف کرده اند. بی تردید،

تذکر نقاط ضعف سپاه دولت رقیب، نیروی نظامی او را کم اهمیت نشان می‌داد. این مسئله نباید تنها به تحریف واقعیت های تاریخی از روی تعصب تعبیر شود،^۱ بلکه رواج اخبار مربوط به ضعف نیروی دشمن در همان زمان می‌توانست روحیه سپاه خودی را تقویت کند.^۲

دلیل دیگری که در تأیید استقلال دیلمان اقامه شده، موقعیت طبیعی صعب العبور دیلمان است. چنانکه «بریان» توجه داده، مورخان یونان بسیاری از نواحی صعب العبور ایران، از جمله نواحی کوهستانی بین خوزستان و فارس، کردستان و زاگرس را مستقل از حکومت مرکزی پنداشته اند. در باره کوه نشینان زاگرس گفته شده که از کاروان های شاهی عوارض عبور دریافت می‌کردند (بریان، ۱۳۸۱، ۱۲۵۳-۱۲۵۴؛ وولسکی، ۱۰۰).

بریان با ذکر شواهد و قراین بدرستی می‌گوید، مورخان و شاهدان مقدونی که در لشکر کشی اسکندر نتوانستند به نواحی صعب العبور نفوذ کنند، می‌پنداشتند که این مناطق همیشه مستقل بوده اند (همان، ۱۱۵۱-۱۱۵۳/۲). اینجا نباید تنها به مسئله دید مورخ یا فقدان اطلاعاتش اکتفا شود، تحریف واقعیت های تاریخی از روی حس مخالفت نسبت به مملکت رقیب به اندازه آن علت های دیگر تأثیر داشته است. تداوم این نگرش ها و تشدید آن در میان مورخان معاصر اشکانی و ساسانی این مطلب را معلوم می‌کند. بنا به این ملاحظات، می‌توان نتیجه گرفت که تعصب و احساس مخالفت مورخان یونانی و رومی با مملکت رقیب همراه با فقدان اطلاعات درست و کافی منجر به ابراز عقاید و نظریاتی شده که با جریان های واقعی تاریخ سازگار نیست.

به همین صورت در منابع اسلامی نیز کمبود اطلاعات راویان در درک نادرست مسایل تأثیر بزرگ داشته است. به علاوه اینجا باید آمیختگی گرایش ها و دیدهای متفاوت ایرانیان، اعراب و ایرانیان مسلمان را در نظر داشت که در شرح رویدادها مؤثر بوده است. توصیفی که منابع اسلامی در باره پایگاه نظامی که در کوه های قزوین بوده، آورده‌اند، در واقع می‌تواند توصیف موقعیت آن تأسیسات در زمانی که سپاهیان مسلمان با آن مواجه شدند، تلقی شود. این نکته از نحوه بیان مطلب

۱. بریان. در باره گرایش های مورخان در موضع مذکور در زیرنوشته ش ۱، خاصه ص ۱۲۶۵-۱۲۶۶ مطالب سودمندی مطرح کرده است.

۲. برای مثال رک: پروکوپوس: جنگهای ایران و روم (ترجمه محمد سعیدی)، تهران ۱۳۴۷، کتاب ۱۴/۶۸، سخنرانی بلیزارئوس و هرموزن خطاب به سربازان رومی در باره نقاط ضعف سربازان ایرانی، و نیز تفصیل شکست فاحش ایرانیان ص

مشهود است. بلاذری از قول گروهی از مردم قزوین و از قول بکر بن هبش به نقل از پیران ری به استناد معنی لغوی قزوین که مرز است، توضیح می‌دهد که قزوین مرز دیلم و مملکت ساسانی بوده است و ساسانیان برای جلوگیری از نفوذ دیلمی‌ها به داخل مملکت در آنجا سپاه مستقر کرده بودند.^۱

در حقیقت این توصیف سطحی با شرایط قزوین و موقع دیپلمات در زمانی که مسلمانان سرزمین ایران را فتح کردند، بیشتر مطابقت می‌کند. این زمان بود که دیلمی‌ها از پشت کوه‌ها مسلمانان را مورد تعرض قرار می‌دادند. وجود دژ یا پایگاه نظامی در نقاط مختلف قلمرو ساسانی که تشکیلات نظامی گسترده و سپاه دائمی داشت، امری غیر معمول و استثنائی نبوده است. (فولدکه؛ ۱۳۷۸؛ ۵۱۱) شاید اینجا لازم باشد که این سؤال هر چند ساده مطرح شود که اگر دیپلمات کاملاً از قلمرو ساسانی مجزا بوده و دیلمی‌ها از راهزنی و چپاول زندگی می‌کردند، چرا ساسانیان چنین پایگاه‌هایی در سمت گیلان و مازندران در برابر آنها ایجاد نکرده بودند؟

همه دلایل و شواهد دلالت بر این دارد که تصویر یک قوم راهزن و غارت‌گر که از دیلمی‌ها نقش شده، مناسب محیط اجتماعی و فرهنگی آن نیست که در زمان حمله سپاه مسلمان آمادگی دفاع منظم و تشکیلاتی را داشت و فرماندهی نواحی مجاور خود را به عهده گرفت.

صرف نظر از این دلایل و شواهد، باز اینجا لازم است اندکی در باره خصصت و مختصات منابع اسلامی تأمل شود. اصولاً در بحث از شرایط حقوقی حکمرانان ساسانی و مناسبات و روابط آنها با حکومت مرکزی، باید این مسئله مهم را در نظر داشت که هیچ منبع مستقیمی از آن دوره در دست نیست. حقیقت این است که مطالب ناکافی و پراکنده‌ای که در این باره در منابع اسلامی آمده، از نوع مدرک تاریخی به شمار نمی‌آید بلکه بسیاری از مطالب مأخوذ از اطلاعات و استنباط‌های شاهدان و راویان مسلمان است.^۲ درست به همین دلیل می‌توان گفت که تصور کلی از

۱. بلاذری، احمد بن یحیی. فتوح البلدان، طبع عبدالله انیس الطیب و عمر انیس الطیب، بیروت ۱۳۳۷/۱۹۵۷ م، جزء ثالث، ص ۴۴۸. "و كان حصن قزوین یسعی بالفارسیه کثیرین، و معناه الحدّ المنظور الیه، ای المحفوظ، و بینه و بین الدیلم جبل، و لم یزل

فی لاهل فارس مقاتله من الاساوره یرابطون فی الدیلم اذا لم یکن بینهم هدنه"

۲. نفیسی، سعید، (تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران ۱۳۳۱، ص ۳۱۸-۳۱۹)، می‌گوید شاهزادگان ساسانی در نواحی جنوبی دریای خزر حکومت می‌کردند و خراج نمی‌پرداختند. به این دلیل نام این ایالات در فهرست ایالات خراج‌گزار نیامده است. مؤلف مأخذ خود را ذکر نکرده، شاید به کتابهای مسالک و ممالک استناد کرده است. در حواب این توضیح می‌توان گفت که

حکومت موروثی یا نیمه مستقل در دیلمان و برخی دیگر از نواحی ساحلی دریای خزر، بیشتر مصداق اجوال آن دودمان‌ها بعد از انقراض ساسانیان است که در برابر سپاه خلفا پایداری نمودند و در ایالات خود حکومت موروثی ایجاد کردند.

بی‌فایده نیست که برای وضوح بیشتر مطلب به شرایط عمومی نواحی ساحلی شمال ایران نظری اجمالی بیفکنیم. بخش اعظم این نواحی حد اقل بیش از دو قرن از نفوذ و سلطه خلفا بدور ماند. لذا حیات سیاسی بازمانده از عهد ساسانی - البته با تغییرات و تحولاتی که تابع شرایط بود - در آنجا تدوام یافت. وابستگان دودمان ساسانی و اشراف در منطقه که در عین حال مالکان و زمین داران بزرگ بودند، به صورت حکمرانان جزء مستقل اداره جامعه را به عهده گرفتند. اقتدار سیاسی ضامن حفظ سنت‌های اجتماعی و فرهنگی بود. در نتیجه چهارچوب جامعه طبقاتی ساسانی با اقتصاد فلاحتی در این ناحیه که اکثریت ساکنان را کشاورزان و روستاییان تشکیل می‌دادند، حفظ شد.

به سهولت می‌توان تصور کرد که زندگی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در منطقه دیلمان با نواحی مجاورش مشابهت داشته است. استعداد جنگاوری و سپاهیگری مردان دیلم که تاقرن‌های بعد عنصر مهمی در سپاه حکمرانان اسلامی محسوب می‌شدند، نیز قلاع و استحکامات متعدد (ناصر خسرو، ۱۳۷۵، ۷-۶؛ ستوده، ۱۳۵۱، ۵۴-۵۲/۲)^۱ و موانع طبیعی منطقه مقاومت در مقابل فاتحان مسلمان را ممکن می‌ساخت. پایداری دیلمی‌ها در برابر سپاه خلفا و حفظ موجودیت خود در مقابل حکام مجاور - هرچند که مورد اخیر بتدریج دست داده باشد - حاکی از آن است که سران دیلم از استقلال مطمئن‌تر برخوردار بوده‌اند. از منابع به توضیح درک می‌شود که دیلمی‌ها با

این ایالات بیشتر با حدود آن مشخص شده، نه با همه مناطق جزء آن. این امر حتی در عهد هخامنشی هم معمول بوده است، در این باره ر.ک: پیرنیا، تاریخ ایران باستان، ج ۲، ص ۱۳۲؛ و نیز، تولدک. تاریخ ایرانیان و عربها...، ص ۱۸۴، در باره نامه انوشیروان به پادوسپان آذربایجان می‌گوید، کلمه حیزر معنی نواحی مجاور و وابسته به یک ایالت را می‌رساند. برای نامه طبری، نوشته حاضر ص ۹، زیر نوشت ش ۳. علاوه مناطقی که در منابع ذیل تقسیمات چهارگانه انوشیروان ذکر شده، نه دقیق بنظر می‌آید و نه همه شهرها و قسمتهای یک ناحیه ذکر شده است. ر.ک یعقوبی. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۱۸، برای مثال ذیل استان خراسان گرجستان و ذیل قهستان آذربایجان را آورده است.

۱. ناصر خسرو. به وجود قلاع متعددی در دیلمان اشاره می‌کند، که حکمران جستانی در آنجا سپاه مستقر کرده بود؛ ستوده، ۱۳۵۱، ۵۲-۵۱/۱۵۴-۵۴، یازده قلعه در دیلمان و چهار قلعه در پیرکوه که آثارشان هنوز موجود است، نام می‌برد.

همسایگان. خود رابطه مسالمت آمیز داشتند (مرعشی، ۵۱) می‌توان تصور کرد که این حسن همجواری گذشته از پیوندهای قومی و تاریخی به رابطه اقتصادی و داد و ستد فیما بین و نیز خطر تهدید از بیرون بستگی تمام داشته است.

با معلومات کنونی و وضعیت منابع موجود البته تدوین دقیق رویدادهای تاریخی و کیفیت امور در دیپلمات در فاصله انقراض سلسله ساسانی تا تأسیس دولت محلی جستانیان ممکن نیست. لیکن از روی شواهد و قراین و با در نظر گرفتن سیر حوادث بعدی می‌توان تصویری کلی از جامعه دیپلمات که در رأس آن نجبا و اشراف قدیمی قرار داشتند، به دست داد. جامعه دیپلمات در اثر عوامل متعدد و متنوع - که مسلماً ناظر امروزی همه آن را نمی‌تواند بشناسد - از جمله تغییرات تدریجی در ساختار اجتماعی، خاصه در سطوح بالا، تأثیر عوامل اقتصادی و تحركات سیاسی منطقه بخصوص تهدیدات خسارچی، بطیء و تدریجی به مرحله ایجاد یک حکومت محلی پایدار رسید. حکومتی که نزدیک دو قرن دوام یافت و بسیاری از مناطق مجاور را زیر سیطره خود در آورد یا تحت الشعاع قرار داد. این وضع یک پیش آمده غیر منتظره نبود بلکه یک سیر تکاملی به اقتضای شرایط بود، که بیش از هر چیز به سنت‌های سیاسی قدیم این ایالت مبتنی بود.

منابع

- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن، (۱۳۶۶) *تاریخ طبرستان*، (به تصحیح عباس اقبال)، چاپ سوم، تهران، انتشارات پدیده خاور.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بن حوقل، (۱۳۶۶) *سفرنامه ابن حوقل ایران در صورته الارض* ترجمه جعفر شعار، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ابن منظور الافریقی المصری، (۱۴۰۸/۱۹۸۸ق) *لسان العرب*، ...جلد، بیروت، دارالصادر.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی، (۱۳۶۶) *مسالك و ممالک*، به تصحیح ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- اطلس تاریخی ایران، (بی تا)، چاپ تهران.
- بریان، پی یر، (۱۳۸۱) *امپراطوری هخامنشیان*، ترجمه ناهید فروغان، ۲ جلد، تهران، انتشارات نشر فرزاد روز؛ نشر قطره.

البلاذری، ابی-العباس احمد بن یحیی بن جابر، (۱۹۵۷/۱۳۷۷) فتوح البلدان، به تصحیح عبدالله انیس الطباع و عمر انیس الطباع، بیروت.

پژوهش، (۱۳۴۷) جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

پلوتارک، (۱۳۷۸) حیات مردان نامی، ترجمه رضا مشایخی، ۴ جلد، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن، (۱۳۸۲) تاریخ ایران باستان، ۳ جلد، چاپ دهم، تهران، انتشارات دنیای کتاب.

تفضلی، احمد، (۱۳۷۶) تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، تهران، انتشارات سخن.

جعفری، علی اکبر، (۱۳۵۷) ایران زمین در شاهنامه فردوسی، در: شاهنامه شناسی، تهران، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی.

حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۳۷۲) به تصحیح مریم میر احمدی و غلامرضا وهرام، تهران، نشر دانشگاه الزهراء.

دیاکونوف، (۱۳۷۹) اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام.

الذینوری، ابو حنیفه احمد بن داود، (۱۳۶۲) اخبار الطوال، چاپ افسیت از روی چاپ قاهره ۱۹۶۰، تهران، انتشارات آفتاب تهران.

رایینو، کن، (۱۳۵۰) ولایات دارالمرزگیلان، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

الزبیدی، سید محمد مرتضی، (۱۳۸۶/۱۹۶۶) تاج العروس، ... جلد، مصر، نشر بنگازی.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۷) ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ۲ جلد، تهران، انتشارات امیر کبیر.

ستوده، منوچهر، (۱۳۵۱) از آستارا تا استارباد، ۳ جلد، تهران، نشر آگاه.

طبری، محمد بن جریر، (۱۹۶۷/۱۳۸۷) تاریخ الرسل و الملوک، تصحیح ابوالفضل محمد ابراهیم، ۱۱ جلد، بیروت، دارالثرات.

عبدالرحمان بن عبدالسلام، (۱۲۹۶ ق) *منتهی الارب فی لغة العربی*، ۲-۱ جلد، تهران، چاپ سنگی.

فرای، ریچارد، (۱۳۴۴) *میراث باستان ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

فردوسی، (۱۳۸۲) *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان از زوی چاپ مسکو، ۴ جلد، تهران، نشر سارنگ.

کارنامه اردشیر بابکان، (۱۳۵۴) به کوشش بهرام فره وشی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
کتاب گیلان، (۱۳۷۴) گروه پژوهشگران ایران به سرپرستی ابراهیم اصلانی عربانی، ۳ جلد، تهران، انتشارات گروه پژوهشگران ایران.

کسروی، احمد، (۱۳۷۹) *شهریاران گمنام*، چاپ هفتم، تهران، نشر جامی.

گزنغون، (۱۳۴۲) *کوروش نامه*، ترجمه رضا مشایخی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

گیرشمن، رومن، (۱۳۴۹) *تاریخ ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مارکوارت، ی، (۱۳۷۳) *ایران شهر مطابق موسی خورنی*، ترجمه مریم میر احمدی، تهران.

مرعشی، ظهیرالدین، (۱۳۶۳) *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، به اهتمام برنهاد دارن با مقدمه یعقوب آژند، تهران، نشر بگستره.

ناصر خسرو، ابو معین حمیدالدین ناصر قبادیانی مروزی، (۱۳۷۵) *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ ششم، تهران، انتشارات زوار.

نقیسی، سعید، (۱۳۳۱) *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

نولدکه، ثودر، (۱۳۷۸) *تاریخ ایرانیان و عربها*، ترجمه عباس زریاب خوئی، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

وندیاد، (از متن اوستائی) ترجمه هاشم رضی، ۲ جلد، تهران، انتشارات فکر روز.

وولسکی، یوزف، (۱۳۸۳) *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، نشر ققنوس،